

## گاه روزانه های نشریات ایران

محمد ایل بیگی

گیلان امروز

<نسیم شمال>

افتخار روزنامه نگاری گیلان زمین

پیش در آمد

روز گذشته در صفحه ی سوم <گیلان امروز> خبر دادیم که همایش یک روزه <نسیم شمال> به مناسبت هفتادمین سال درگذشت سید اشرف الدین حسینی (نسیم شمال)، شاعر و نویسنده عصر مشروطیت پنجشنبه (فردا) در تهران برگزار می شود. امروز در این صفحه نگاهی خواهیم انداخت به برگی از تاریخ ولا به لای آن روزنامه ی نسیم شمال را که حدود یکصد سال پیش در گیلان منتشر می شد را تورق خواهیم کرد.

آنچه در زیر خواهید خواند نگاه فریدون نوزاد، محقق و پیشکسوت روزنامه نگار گیلان زمین است نسبت به روزنامه ی نسیم شمال که پیش از این در کتابش - تاریخ جراید و مجلات گیلان - به چاپ رسیده بود.

بخش فرهنگ و هنر

کمتر کسی است با روزنامه و شعر سر و کار داشته باشد، اما نام نسیم شمال و اشرف الدین حسینی را نشیده باشد، مردی که عمری را در راه مشروطیت و آزادی بدون تظاهر و توقع مبارزه کرد و روزنامه ای که هم پای زندگی صاحب امتیاز و مدیروارسته و آزاده اش شهد و شرنگ به کام جان آزادگان و خودکامگان ریخته است، اشرف الدین از دار و ندار جهان فقط نسیم شمال را داشت و نسیم شمال هم برای اشرف الدین دل های گرم و حساس میلیون ها ایرانی رنج دیده و استبداد کشیده را، و این بهترین تعریفی است که می توان از مردی خوشنام و در عین حال گمنام و روزنامه اش نمود.

نسیم شمال از جراید وزین و با ارزش دوران مشروطیت گیلان و از چند لحاظ در خور اهمیت و توجه است. نخست آن که تاریخ جامع و مستندی از مشروطیت و سیر تحول آن در این منطقه است، دوره کامل روزنامه از اولین تا آخرین شماره منتشر پیش از کودتا اگر یافت شود، می تواند بیان کننده تاریخ درست و پرهیجان مشروطیت و قیام مردم گیلان علیه ارتجاع و استبداد باشد چون اشرف الدین مصر بود بیابیه ها و تلگراف ها را بدون کم و کاست در روزنامه خود به چاپ برساند، می تواند گوشه پر اهمیتی از تاریخ پر شور و اضطراب مشروطیت را که با تمام صغر سن متاسفانه اوراق اصلی و مدارک موثر هویتی خود را از دست داده است روشن و آشکار نماید؛ به ویژه ارزش کم نظیرش

در پیرامون خیزش آزادگان، مرزدار و سقوط تهران غیر قابل انکار است.

دو دیگر آن که نسیم شمال از نظر ساده نویسی و کاربرد سهل و ممتنع در سبک نویسندگی راد مردان صدر مشروطیت و اجدهمیت فوق العاده است. نسیم شمال بدون آن که خود متوجه باشد، انقلابی در نویسندگی و شعر پدید آورد. اشرف الدین آن چه می گفت، همان را می نوشت و آن چه هم می نوشت جان کلام و کلام جان بود. بدون حشو و زواید و پیرایه، مقالاتش بسیار سلیس و روان و قابل فهم و درک عوام بود، با رعایت کامل مقررات و اصول دستوری، از قلمبه نویسی و استعمال لغات دیر فهم و ثقیل دوری می جست، استدراک خود را بیان کرد، بدون آن که قصد نظر به وجود آوردن شاهکاری بدیع و هنری داشته باشد، واقعا شاهکار می کرد. می توان به یقین گفت نسیم شمال در این راه آن قدر علمداری و پیشرفت نمود که در عصر خود و حتی زمان حاضر همپایی نیافت.

سه دیگر، پیشگامی نسیم شمال و گردانندگان و گویندگانش به روزنامه اهمیت و ویژه بخشیده راه تجدد و انقلاب ادبی و شعری را برای همه صاحبان ذوق و احساس گشود. نسیم شمال زاده پاک و مولود اصیل انقلاب ایران بود و می باید خودنیز در ادبیات اصیل و کهن ایران نقش موثری ایفا نماید و به درستی هم این رسالت تاریخی را انجام داد. با مروری کوتاه و زودگذر در اشعار مندرج در روزنامه و حتی دیوان اشرف الدین به این واقعیت اعتراف می کنیم و متوجه می شویم که چگونه نسیم شمال بدون خوف از هیاهو و جنجال کهنه پرستان بدون آنکه وزن و قافیه را بشکند به ساختن اشعار عامیانه پرداخت؛ از طرز بیان کلاه نمادی ها، پا برهنه ها، چو خاپوش ها، بی سوادها الهام گرفت و شعر نو را با فکر نو برای ایران پی ریخت.

موفقیت نسیم شمال را باید در وابستگی آن به طبقات محروم جامعه دانست. نسیم شمال به راستی مال مردم بود و حتما می باید افکار مردم، خواسته های مردم، پیشنهاد های مردم را بازبان مردم نشر دهد نه با تکیه به مکاتیب و سبک های مختلفه ادبی، به همین دلیل نیز از بدو انتشار تا روز مرگ اشرف الدین، مردم ایران نسیم شمال را چون ورق زر می بردند، مقالات دلنشین و روان و مستدل نسیم شمال را مردم دهان به دهان نقل می نمودند و اشعار وزین و دلپسندش را کم تر کسی پیدامی شد که از بر نباشد.

> از سال 1333 به بعد شعر اشرف الدین و تصنیف عارف را درسراسر ایران مردم دهان به دهان و گوش به گوش می خواندند و می شنیدند و از موثرترین پدیده های ادبی عصر بود < 1.

روزنامه در طول انتشار مشخصات متفاوتی داشت و از شماره یکم تا هیجدهم سال اول مورخ 9 ربیع الثانی 1326 یا به قول اشرف الدین (سال 2 مشروطه) فاقد کلیشه ثابتی بود. نام روزنامه با حروف درشت میان گل های چاپ خانه ای در وسط کادر قرار گرفته و زیر آن در کادر دیگری شعر

خوش خبر باش ای نسیم شمال

که به ما می رسد زمان وصال

به چاپ رسیده است. در طرفین دو کادر کوچک دیده می شود. سمت راست > مدیر و نگارنده - اشرف الحسینی - عنوان مراسلات - رشت اداره نسیم شمال - 9 ربیع الثانی 1326 - سال 2 مشروطه < و سمت چپ > قیمت - اشتراک سالیانه - داخله دوازده قران - سایر ولایات 18 قران - روسیه 6 منات - اروپا 14 فرانک - قیمت نسخه سه شاهی <.

روزنامه ی شعاری به شرح زیر داشته است:

شعار ما

روح بخشی ای نسیم صبحدم

روح ما را زنده کردی دمبدم

مرده صد ساله یابد از تو حال

می رسی گویا تو از سمت شمال

می وزی گویا ز عطریستان رشت

از شمبیت شد معطر کوه و دشت

بوی عطرت طعنه زد بر مشک تر

تو مگر کردی سوی گیلان گذر

در آخرین قسمت ستون دو صفحه چهار این اخطار به چاپ رسیده است: > این روزنامه برای هیچ کس و به در خانه احدی فرستاده نخواهد شد. این روزنامه توسط اطفال در مجامع عمومی و میانه کوچه و بازار به فروش می رسد، هر کس به اشتراک سالیانه مایل باشد به مطبعه عروه الوثقی در خیابان ناصریه دارالمرز رشت اطلاع بدهد < 2.

سال اول و دوم روزنامه از تاریخ 2 شعبان 1325 تا آخر شعبان 1328 در مجموع 72 شماره نشر یافته است، دهمین شماره سال سوم سانتی متر در قسمت بالای روزنامه دیده می شود. وسط این کادر نسیم به خط X مشخصاتی بدین شرح دارد، کادری به ابعاد 5/618/5 نسخ و شمال بالای آن و بیت

خوش خبر باش ای نسیم شمال

که به ما می‌رسد زمان وصال

به صورت نیم دایره و درست بالای <خبر باش - زمان> این دایره با خط نسخ <اخوت - حریت> چاپ شده، در دو گوشه بالای کادر و مربع دیده می‌شود. در این کادر X کوچک 1/5 در 1/5 و زیر آن در طرفین دوفرشته شیپور به دست مقابل یکدیگر و زیر آنها در دو کادر 43 سمت راست جمله این روزنامه عجالتا هر قدر ممکن شد به طبع می‌رسد <و سمت چپ> اشتراک سالیانه 15 قران، قیمت هر ورق در رشت سه شاهی <جلب توجه می‌نماید، زیر نسیم شمال داخل کادر خطی کشیده شده و تاریخ انتشار آن به شرح <تاریخ 2 شعبان المعظم 1329> ثبت گردیده است، بالای کادر اصلی سمت راست <صفحه 1، سال سوم وسط> امن یجیب المضطر اذاعاه <سمت چپ> شماره 10 <به چاپ رسیده است. آخرین سطر و صفحه چهارم ستون دوم روزنامه با سه کمانه <اشرف الحسینی، رشت، مطبوعه عروه الوثقی> به پایان می‌رسد.

نسیم شمال تا موقعی که در رشت نشر می‌یافت، چهار صفحه‌ای بود ولی در تهران هر شماره‌اش گاهی تا دوازده صفحه هم می‌رسید و این ازدیاد برگ‌ها بستگی به وضع مالی اشرف الدین داشت.

زندگانی این بزرگوار مرد نوسانات عجیبی داشت که خوانندگان محترم می‌توانند به قلم نویسندگان زیاد از جمله نویسنده این کتاب در روزنامه و مجلات مختلف بخوانند. فقط به منظور آشنایی بیش‌تری به سبک ساده‌نویسی اشرف الدین سه مقاله طنزآمیز و در عین حال تاریخی او را در این جا ثبت می‌نمایم.

پی نوشت:

1 و 2- روزنامه نسیم شمال، سال اول، شماره اول، 2 شعبان 1325 ق، چاپ رشت



<http://www.aftabmagazine.com/Aftab32/6-11.pdf>



روزنامه شارق

FIRST PAGE

پنجشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۲ - ۱۹ محرم ۱۴۲۵ - ۱۱ مارس ۲۰۰۴

سال اول - شماره ۱۴۹

<http://www.sharghnewspaper.com/821221/book.htm>



در گفت وگو با ضیاء موحد  
برنده جایزه کتاب سال

## مدگرایی فلسفی

**حمیدرضا ابک:** دکتر ضیاء موحد، استاد فلسفه و منطق انجمن حکمت و فلسفه ایران، پس از سیزده سال، سومین جایزه کتاب سال را هم دریافت کرد. اول بار به خاطر تألیف «درآمدی به منطق جدید» دومین بار به خاطر ترجمه کتاب «نظریه ادبیات» اثر رنه ولک با همکاری پرویز مهاجر و این بار به خاطر تألیف «منطق موجهات»؛ اولین رساله ای که درباره منطق موجهات به زبان فارسی منتشر شده است. چهار جایزه از جوایز کتاب سال ۸۲ به حوزه فلسفه اختصاص داشتند. شاید این اتفاق جلوه ای از توجه به موضوعات فلسفی در ایران، در سال های اخیر باشد. به همین خاطر همراه علی اصغر محمدخانی، سردبیر کتاب ماه ادبیات و فلسفه، با ضیاء موحد گپ و گفتی کردیم تا ببینیم وضعیت انتشار کتاب های فلسفی در سال های اخیر چگونه بوده است.

•بالاخره امسال طلسم شکست و چهار کتاب از کتاب های فلسفی منتشره در سال گذشته برنده جایزه کتاب سال شدند، جالب اینکه سه کتاب از این چهار کتاب تألیفی بودند و مترجم کتاب برگزیده هم نامی جدید در عرصه جوایز کتاب سال بود که همین اتفاق هم اتفاق فرخنده ای است، آیا به راستی می توان از وقایعی از این دست نتیجه گرفت که به طور کلی اقبال به فلسفه در سرزمین ما روبه افزایش گذاشته است.

محمدخانی: فکر کنم بتوانیم بگوییم که بعد انقلاب، اقبال به فلسفه، افزایش یافته است. البته ممکن است آمارها در برخی سال ها متفاوت باشد اما به نسبت قبل از انقلاب که مقایسه می کنیم، می بینیم در بعد از انقلاب، فلسفه از دانشگاه به جامعه آمد و عمومیت یافت. مثلاً در دهه ۶۰ و ۷۰ کتاب های فلسفه با استقبال عامه مردم مواجه شد، فلسفه قبلاً خیلی زیاد در میان عموم رواج نداشت و بیشتر متعلق به گروه های خاصی بود.

•خوب حالا اگر بپذیریم که در سال های پس از انقلاب چنین اتفاقی افتاده است باید خاستگاه اجتماعی و فکری آن را بررسی کنیم تا ببینیم آیا اساساً این اتفاق، پاسخی به نیازهای اصیل ما بوده است؟ در غیر این صورت می شود این موضوع را در قالب یک گرفتاری یا آفت اجتماعی هم تحلیل کرد. از کجا معلوم که ما به این همه فلسفه نیاز داشته باشیم؟

موحد: یکی از مسائلی که انقلاب ایران مطرح کرد، اهمیت علوم انسانی و در واقع فلسفه سیاسی بود. آنچه موتور محرک انقلاب شد، در بعد نظری آن چیزی بود که از علوم انسانی می آمد. علوم دقیقه مثل ریاضی، فیزیک یا مهندسی حرفی برای انقلاب نداشت، آنچه انقلاب را ایجاد کرد، بعضاً افکار کسانی مثل دکتر شریعتی و مرحوم مطهری یا حرف های امام بود و تمام اینها بر زمینه های کم یا بیش فلسفی متکی بود. مسئله دیگری که اصولاً باعث توجه بین المللی به فلسفه شد این بود که از جایی به بعد در تاریخ غرب حملاتی به مدرنیته آغاز

شد. در سطح جهانی صحبت بر سر این شد که ما یک آرمانی از مدرنیته برای خودمان تصور می کردیم که همه مسائل ما را حل می کند. اما این طور نشد. حالا وقتی در سطح بین المللی به وقایع می نگریم می بینیم که با مسئله آلودگی محیط زیست، افزایش یافتن اعتیاد، انحرافات مختلف و... روبه روییم. ما متوجه شده ایم که علم کافی نیست. علم راه خودش را می رود و البته ما هم باید به آن احترام بگذاریم و نفی اش نکنیم. البته در مقام توضیح بگویم که من در این زمینه موضع هابرماس را کاملاً قبول دارم که مدرنیته یک پروژه ناتمام است. نه اینکه شکست خورده است بنابراین من در اینجا خودم را لاقلاً از پست مدرن ها جدا می کنم و فقط جنبه های منفی مدرنیته را در نظر نمی آورم. اما بالاخره ظهور این انتقادات و تلاش برای پاسخ به آنها هم ضرورت توجه به فلسفه را ایجاب می کرد.

بالاخره باید ببینیم که قضیه چیست؟ از طرف دیگر اگر در سطح بین المللی هم به تعداد انتشاراتی که الان در زمینه فلسفه داریم، نگاه کنید، می بینید درواقع یک اتفاق حیرت انگیزی در حال رخ دادن است. در همین نمایشگاه کتابی که خودمان داریم هم به خوبی معلوم است که در زمینه فلسفه، عناوین فوق العاده زیاد است. الان برای هر فیلسوفی اصطلاحنامه جداگانه تهیه می کنند. دایره المعارف های مختلف فلسفی منتشر می شود.

در حال حاضر ما هفت یا هشت دایره المعارف معتبر فلسفی داریم. از طرف دیگر با پیشرفت تکنولوژی و مسئله دست بردن در ژن ها و مسائلی از این دست فلسفه اخلاق خیلی اهمیت پیدا کرده است، فلسفه طب خیلی رشد کرده است و درباره فلسفه بیولوژی خیلی کار می شود. بنابراین طبیعی است که این موج به ما هم برسد، به خصوص که ما انقلابی در پیش داشته ایم و در حال حاضر معضلاتی هم داریم که نمی توانیم جوابش را در علوم طبیعی و تجربی بیابیم.

\*نکته جالبی بود. شاید اگر به تاریخ فلسفه بنگریم، نقاط اوج فلسفه به معنایی مقارن با بحران های علمی موجود شکل گرفته اند. انقلاب کپرنیکی و نیوتنی فصل جدیدی در تاریخ فلسفه آلمانی رقم زد. پیشرفت های فیزیک کوانتوم و ظهور نظریه نسبیت اینشتین هم مسیر فلسفه در قرن بیستم را تغییر داد. گویا انقلاب اطلاعاتی، تکنولوژیکی و بیولوژیکی در آغاز قرن بیست و یکم هم نوید ظهور فیلسوفان سیاست و اخلاق جدید را می دهد. حالا صرف نظر از این نکته می خواهیم بدانم تأثیر پدیده انقلاب بر رشد فلسفه در کشور ما را چگونه می توان مدلل کرد. با توجه به این اتفاقات جهانی آیا نمی توانیم موضوع رشد فلسفه در ایران پس از انقلاب را یک مقارنه طبیعی بدانیم؟

محمدخانی: به نظر من در بعد جهانی اقبال به فلسفه اتفاق افتاده بود و در رابطه با ایران هم انقلاب یک شکل جدید به آن داد. مثلاً می بینید که در ترکیه این اقبال به فلسفه در بیست سال گذشته، بوده است، در جهان عرب بوده و در بسیاری جاهای دیگر هم بوده است.

اما انقلاب ایران یک مقدار مسئله را گسترده تر کرد و فرایند را تسریع کرد. از طرفی مسائل جدیدی را هم مطرح کرد.

موحد: اتفاقی که در انقلاب ایران افتاد و خاص ما بود، این بود که ما «مسئله فلسفی» به آن شکلی که در دپارتمان های فلسفه یا در بحث های مربوط به مدرنیته در غرب مطرح است، نداشتیم. ما «مسئله فلسفی» نداشتیم و بنابراین بحث هایی که می کردیم، بحث های انتزاعی بود و ناشی از اینکه می خواهیم چیزهایی راجع به فلسفه بدانیم. اما در انقلاب ایران، شکل حکومت و فلسفه سیاسی و قرائتی که باید از سنت کرد، درست در مرکز توجه قرار گرفت و برای ما مسئله واقعی ایجاد کرد. آقای سروش و دیگران نظریه های فلسفی را با توجه به مسائل واقعی بومی کردند؛ یعنی تفکر فلسفی، به نحوی در ایران. یک تفکر اصیل شد. ما از بحث های کلی اصالت وجود و ماهیت که دغدغه ما نبود، فاصله گرفتیم و با انقلاب ایران مسئله فلسفی جدی پیدا کردیم و پیدا شدن این مسائل باعث شد که گذشته از اقبال بین المللی به فلسفه، اقبال خاصی هم در داخل ایران به وجود آمد.

محمدخانی: به همین دلیل هم اگر ما دهه های خودمان را بررسی کنیم، می بینیم در دهه ۶۰ اقبال به پوپر زیاد می شود و در دهه ۷۰ هم بحث هایدگر، هرمنوتیک و تأویل متن می آید و مطرح می شود.

بحث آقای موحد را می پذیرم اما در مورد تکمله شما نکته ای دارم. با توجه به تفوق ساختار دولتی بر تمام شئون تصمیم گیری در سرزمین ما، نمی توان به سادگی میان نیازهای فکری مردم و آنچه ناشران منتشر می کنند، یک تناظر یک به یک برقرار کرد، درست است که پروژه روشنفکری دینی به خاطر پرداختن به مسائل اصیل، موج جدیدی از تفکر و انتشار کتاب را ایجاد کرد اما آیا اوضاع در همه

حوزه ها همین طور بوده است؟ اگر پاسخ چنین پرسشی منفی باشد، آن گاه تحلیل چگونگی وقوع چنین اتفاقی، خودش برای ما تبدیل به یک مسئله جدی می شود. درواقع ما بالاخره باید به قول پوپر بفهمیم مسائلی که پیرامون مان در حوزه فلسفه مطرح می شوند تا چه حد اصیل اند و تا چه حد ناشی از مد و تبلیغ.

موحد: ما همیشه تا حدی تابع مد بوده ایم. زمانی که اگزیستانسیالیسم در این مملکت مطرح شد اصلاً مسئله ما نبود. اگزیستانسیالیسم مسئله بعد از جنگ جهانی دوم بود و آن ماجراها. یا حتی مارکسیسم برای ما در حد روشنفکران مطرح بود و در حد توده مردم فقط یک عدالت اجتماعی از آن فهمیده می شد. جالب اینکه در مورد همان عدالت اجتماعی هم آن تصویری که آنها داشتند با تصویری که در فلسفه مارکس هست، خیلی تفاوت داشت، ولی خوب، به شکل یک مد آمد و چون ما متفکران اصیلی در آن زمینه ها نداشتیم، آن مباحث در اینجا پا نگرفت و ریشه نیافت. به خصوص مکتبی مثل اگزیستانسیالیسم تقریباً می شود گفت که فقط در یک دوره پنج یا شش ساله در ایران مطرح شد.

هیچ وقت یادم نمی رود که بعد از انقلاب دکتر مصطفی رحیمی اثری از کامو ترجمه کرد. بعد یکی از روشنفکران خیلی معروف ایران گفت: این آقا هنوز دارد راجع به کامو حرف می زند. من خیلی تعجب کردم و گفتم راجع به کامو فرانسویان قرن ها صحبت خواهند کرد. بعد از او سؤال کردم اگر امروز یک کتاب درباره حافظ منتشر شود و کتاب خوبی هم باشد، آیا اعتراضی می کنید؟ گفت: نه، گفتم: برای اینکه حافظ، مسئله فرهنگ ماست اما کامو مسئله فرهنگ ما نیست. حالا قضایایی هم که در هرمنوتیک و پست مدرنیسم طرح شده، قسمت بسیاری از آن از نظر من فقط یک مد است.

این مسئله مد مسئله ساده ای نیست، مثال می زنم. آشفتگی فکری رایج در سرزمین ما و بلایی که بر سر واژه ها و مفاهیم فلسفی آورده ایم، ضرورت استفاده از فلسفه تحلیلی به عنوان ابزاری کارآمد برای مواجهه با این مسئله را ایجاد می کند، اما هنوز هم مهمترین منبع مورد استناد ما در حوزه فلسفه تحلیلی، جلد هفتم نشریه ارغنون است. از طرف دیگر مشکلات موجود بر سر راه ترجمه متون دسته اول باعث شده است که ما در بسیاری موارد، حتی در مورد موضوعات مد روز هم به ترجمه آثار دست چندم بپردازیم. بدون اینکه بدانیم اصلاً پیشینه موضوع چیست؟ در حال حاضر چند کتاب از لیوتار و دریدا به زبان فارسی وجود دارد؟

محمدخانی: البته باید اذعان کرد که در کنار آن جریان مد روز، آثار مهم فلسفی هم ترجمه و منتشر شده است. مثلاً مجموعه آثار افلاطون ترجمه شده، افلوپین ترجمه شده، بسیاری از آثار دکارت ترجمه شده، کانت، هگل، ارسطو، اینها آثاری بودند که در بعد از انقلاب ترجمه شدند.

• کانت و هگل را نمی پذیرم. چه آثار اصیلی از کانت و هگل در زبان فارسی وجود دارد؟

محمدخانی: بعضی از آثار کانت به هر حال در دهه هفتاد ترجمه شده اند.

• ولی در همین دوران در یک دوره چند ساله مجموعه آثار نیچه در این مملکت ترجمه شد. آثار افلاطونی که شما می گوئید یک کار کلاسیک و آکادمیک در جهت پاسخ به نیازهای کلی ما بوده مثل آنچه در جمهور افلاطون مطرح می شود، اما مجموعه آثار نیچه با کدام معیار می خواند؟

محمدخانی: نیچه در اینجا استثنا است.

• همین را می خواهم بگویم. شما می خواهید بگوئید دوره آثار افلاطون ظرف چند سال پدید آمده. شخص دکتر لطفی سال ها نشسته اند و آثار افلاطون را ترجمه کرده اند، اما انگار یک اراده همگانی برای ترجمه آثار نیچه وجود داشت که آنجا وجود نداشت. متولی افلاطون تنها یک نفر بود. در ایران هنوز که هنوز است تنها یک نفر متولی فیلسوفان کلاسیک است. دکتر موحد متولی منطق جدید است. غیر از کتاب دکتر مصاحب، کتاب جدی تالیفی خاصی در این زمینه نمی بینید. نمی توانیم این را به پای روند کلی جامعه بگذاریم. «روند» با حرکت فردی خیلی فرق دارد. سیر کتب منتشر شده نشان می دهد که اراده جمعی به سمت همان مد است.

محمدخانی: یک علتش این است که بعضی از این آثاری که به صورت مد درآمدند پیوندی با رشته های دیگر برقرار کردند. مثلاً آثار پست مدرن با ادبیات. ولی آثار کلاسیکی مثل کارهای افلاطون و ارسطو، گستردگی مخاطب این آثار را نداشتند.

جریان پست مدرن پیوند با نظریه ادبی پیدا کرد، پیوند با هنر پیدا کرد. یعنی نیچه یک قدری در هنر است یک بخشی در ادبیات است، یک بخشی از او هم هست که به همه رشته های دیگر می خورد. در واقع به لحاظ آماری همان اندازه ای که آثار نیچه ترجمه شده، آثار آنها نیز ترجمه شده اند.

• منظورتان از آنها چیست؟ آیا افلاطون منظورتان است یا ارسطو یا کانت یا اینکه مجموع اینها را از لحاظ آماری در کنار هم قرار می دهید؟

محمدخانی: نه، حتی فلسفه کسانی مثل هایدگر هم همین طور بود. یعنی همین جریان مد شدن فیلسوفان به طرح یا ترجمه آثارشان کمک می کرد. من این نکته را مدنظر دارم وگرنه خیلی از کسانی که کارهای نیچه را ترجمه می کردند، آثار مطلوبی نداشتند.

• ببینید آقای محمد خانی، بحث شما در مورد پیوند فلسفه های پسامدرن یا فلسفه نیچه با هنر و ادبیات گرچه نکته مهمی است اما با یک پرسش مواجه است، بسیاری از نظریه های ادبی قرن بیستم در حوزه فلسفه آنالیتیک پدید آمدند. اما تقریباً هیچ کدام از منتقدان ما راضی نشدند که از حوزه فلسفه قاره ای متصل یا به طور خاص فلسفه فرانسوی بیرون بروند و سری هم به آن سوی دنیا بزنند. بسیاری از آثار برجسته در حوزه نقد ادبی هم به حوزه فلسفه تحلیلی تعلق دارند. من نمی گویم ما به سمت این فیلسوفان پارادایم شیفت کنیم. ولی بالاخره لابد باید حداقل یکی دو اثر در این حوزه داشته باشیم. به همین خاطر شاید به جای اینکه بگوییم نیچه با هنر پیوند دارد بهتر باشد بگوییم که ما توانسته ایم (یا لاقلاً ادعا کرده ایم) که این پیوند را درک کنیم.

موحد: متأسفانه در مسائل ما سیاست هم خیلی دخالت کرده است. مثلاً درباره هایدگر سیاست فوق العاده دخالت کرده است. یعنی ما عده زیادی را داریم که خط سیر خاصی را دنبال می کنند و آن را منتسب به هایدگر می کنند حالا این بحث ها چه اندازه به هایدگر مربوط می شود و چه اندازه نمی شود مسئله دیگری است.

هایدگر یک دوره اول و یک دوره دوم دارد. دوره دومش به خصوص حتی می تواند بیشتر مطرح باشد. همان بحث انتقادی که از علم و زبان علمی می کند یا تکیه ای که بر سفر می کند. اما از دوره قبلی او که می شود آن را هرمنوتیک نامید و ریشه در کارهای اولیه او دارد، فردید و شاگردان او قرائت خاصی از آن کردند من با این که این قرائت درست است یا نیست کاری ندارم. اما می توانم بگویم ما الان در ایران نه کانت شناس داریم، نه هگل شناس داریم و نه هایدگرشناس داریم و نه ارسطوشناس. ما هیچ چهره ای را که بتوانیم مقابل کسی که در سطح جهانی در این زمینه ها تخصص دارد، قرار بدهیم و حرف بزنند، نداریم. فلاسفه ای که از خارج آمدند و مشاهداتشان را منتشر کردند (مثل هابرماس، پل ریکور) هم حرف مرا تأیید می کند. اینها ناراضی از ایران رفتند. اینها گفتند مصاحبه هایی که آنها با ما کردند اصلاً مربوط به مسائل فلسفی نبود. حتی پست مدرنیسم هم به رغم کتبی که در حوزه آن منتشر شد و به رغم پیوندی که با ادبیات دارد (به خصوص که دریدا فرق چندانی بین ادبیات و فلسفه قائل نیست و می گوید در ادبیات همان قدر فلسفه هست که در فلسفه، ادبیات) برای داستان نویسان و شاعران ما جالب بود که البته تعدادشان هم کم نیست. این نکته بسیار مهمی است. مباحث فلسفی به دست ادیبان و داستان نویسان افتاد، بدون اینکه فیلسوفان توجه جدی به آنها داشته باشند.

• که البته این نکته می تواند آفت خاص خودش را ایجاد کند که در جامعه ای مخاطب آثار فلسفی ادیب ها هستند. شأن ادبیات را نمی خواهم پایین تر از فلسفه بیاورم. می خواهم بگویم کار از کانال خودش خارج شده و تراز بحث متفاوت شده است.

موحد: قضیه از اینها جدی تر است. اگر کتاب هایی را که در دپارتمان های فلسفه ما تدریس می شود ببینید، فقر فلسفه را می فهمید. درواقع فلسفه شده تاریخ فلسفه کاپلستون. دانشجویانی که با علاقه فراوانی سراغ فلسفه می روند، به شدت سرخورده می شوند. به همین خاطر کسانی که به فلسفه علاقه مندند و در زمینه آن کار می کنند به سراغ دپارتمان های فلسفه نمی روند و خود این موضوع می تواند آغازی برای مشکلات فلسفی ما باشد. چون بالاخره هیچ کس نمی تواند نقش آکادمی های کارآمد را در رشد فلسفه انکار کند. فلسفه خودآموز ندارد که در خانه آن را مطالعه کنید.

همان فلسفه تحلیلی که آقای ابک مثال زد هم مقدماتی می خواهد. بالاخره ما وقتی بخواهیم فلسفه اسلامی هم بخوانیم، باید منطق ارسطویی را بدانیم، وگرنه آن را نمی فهمیم. در فلسفه تحلیلی هم باید یک اطلاعاتی از منطق داشت، برای اینکه پایه کار است. نویسندگان فلسفه تحلیلی هم افراد عالمی هستند. افرادی هستند که با علم گره خورده اند. اصلاً کوآین معتقد است که فلسفه بدون علم، معنا ندارد. به همین خاطر با اینکه سابقه فلسفه تحلیلی در کشور ما حتی به قبل از منوچهر بزرگمهر می رسد که آثار ساده فلسفه را ترجمه می کرد، هیچ کس آثار درجه اول فلسفه تحلیلی را ترجمه نکرد. برای اینکه نمی توانستند. شاید برای اولین بار مقالات جدی فلسفه تحلیلی در همان شماره ارغنون که اشاره شد، ترجمه و بیان شد. در صورتی که به نظر من بسیاری از بحث های مطروحه در فلسفه اروپای متصل را خیلی راحت تر می شود منتقل کرد.

ادامه دارد





